

جستجوی واسوخت در شعر صائب تبریزی

مرتضی قاسمی^{۱*}، نوشین قاسمی^۲

۱- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، کرج، ایران.

خرداد ۱۴۰۲، دوره ۱۶، شماره پیاپی ۸۵، صص ۱۱۸-۱۰۱

DOI: 10.22034/bahareadab.2023.16.6895

نشریه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی

(بهار ادب)

چکیده:

زمینه و هدف: سبک واسوخت بعنوان یکی از فروع مکتب وقوع در نیمه دوم قرن دهم در ادب فارسی پدیدار شد و تا اواسط نیمه اول قرن یازدهم در ایران رونق و رواج داشت. در این سبک، برخلاف سنت دیرینه غزل، عاشق به معشوق، سخن سخت میگوید، ناز میکند و بی‌نیازی پیشه میسازد و گاه از معشوق روی برمیتابد. اگرچه در عصر صائب، این سبک در ایران دیگر بازاری نداشت، اما در شعر صائب، مضامین واسوختی - هرچند بصورت اندک و پراکنده - یافت میشود که نشان میدهد او نیز بی‌میل به سرودن چنین شعرهایی نبوده و نیم‌نگاهی به اشعار واسوخت داشته است. نوشتار حاضر میکوشد اصطلاح واسوخت و اشعار واسوختی در شعر صائب را در حد توان جستجو و بررسی نماید.

روش مطالعه: پژوهش پیش‌رو، مطالعه‌ای نظری است که بر مبنای مطالعات کتابخانه‌ای انجام شده و روش آن توصیفی-تحلیلی است. محدوده تحقیق دیوان شش جلدی صائب به تصحیح محمد قهرمان است که از آن میان بیست غزل و تعدادی از تک‌بیتها انتخاب شده‌اند.

یافته‌ها: با جستجو در دیوان صائب، بیست غزل و مقدار قابل توجهی بیتهای پراکنده با محتوای واسوخت معرفی شده و براساس نوع مضمون به دسته‌های گوناگون تقسیم و تفکیک گشته‌اند.

همچنین مشخص شده مخاطب شعرهای واسوختی صائب، معشوق عام است یا خاص. **نتیجه‌گیری:** در شعر صائب دست‌کم دوازده بار «واسوختن» و هم‌خانواده‌های آن به کار رفته است که نشان از تعلق خاطر او به سرودن چنین اشعاری بوده است. مضمون شعرهای واسوختی صائب عبارتند از: تبیین نظری واسوخت، هشدار، تهدید، نکوهش، بی‌رغبتی به وصال، طرد معشوق پیشین و اقبال به دیگری. مضمون بعضی شعرها حاکی از تجربه واقعی واسوخت در زندگی و شعر صائب است، اما در اغلب آنها معشوق خاصی مطرح نیست.

تاریخ دریافت: ۰۳ خرداد ۱۴۰۱

تاریخ داوری: ۰۵ تیر ۱۴۰۱

تاریخ اصلاح: ۲۰ تیر ۱۴۰۱

تاریخ پذیرش: ۰۶ شهریور ۱۴۰۱

کلمات کلیدی:

غزل قرن دهم و یازدهم هجری، مکتب وقوع، واسوخت، صائب تبریزی.

* نویسنده مسئول:

mr.ghasmi@cfu.ac.ir

۵۵۰۶۹۲۶۷ (۰۹۸ ۲۱)



ORIGINAL RESEARCH ARTICLE

The search for Vasukht (withdrawing love) in the poetry of Sa'eb Tabrizi

M. Ghasemi*¹, N. Ghasemi²

1- Department of Persian Language and Literature, Farhangian University, Tehran, Iran.

2- Department of Persian Language and Literature, Payam Noor University, Karaj, Iran.

ARTICLE INFO

Article History:

Received: 24 May 2022

Reviewed: 26 June 2022

Revised: 11 July 2022

Accepted:

KEYWORDS

Sa'eb Tabrizi, Ghazal of the 16th and 17th centuries, Voqou (Factual poetry) style, Vasukht (withdrawing love), Sa'eb Tabrizi

*Corresponding Author

✉ mr.ghasmi@cfu.ac.ir

☎ (+98 21) 55069267

ABSTRACT




BACKGROUND AND OBJECTIVES: Vasukht (withdrawing love) style as one of the branches of Voqou (Factual poetry) style in Persian literature in the second half of the 15th century and flourished in Iran until the middle of the first half of the 16th century. In this style, contrary to the old tradition of ghazal, the lover speaks harshly to the beloved, flatters and makes unnecessary excuses, and sometimes is heartbroken by the beloved. Although in the age of Saeb, this style was no longer popular in Iran but in Saeb's poetry, themes of withdrawing love can be found, although in a small and scattered way, which shows that he was not unwilling to write such poems and he paid attention to the poems of withdrawing love. The present article tries to search and examine the term and poems of Vasukht (withdrawing love) in Saeb's poetry as much as possible.

METHODOLOGY: The present research is a theoretical study based on library studies, and the scope of the research is the six-volume Diwan Saeb edited by Mohammad Ghahraman.

FINDINGS: In this article, by searching Diwan Saeb, we have introduced 20 ghazals and a significant amount of scattered verses with the content of withdrawing love, and we have divided and separated them into different categories based on the type of theme. We have also determined whether the audience of these poems is a general or special lover.

CONCLUSION: In Saeb's poetry, "Vasukhtan" and its relatives are used at least 12 times, which shows Saeb's interest in writing such poems. The themes of withdrawing love Saeb's poems are: theoretical explanation Vasukht, warning, threat, condemnation, Failure to convert to a romantic relationship, rejection of former lover and falling in love with another. The theme of some poems indicates a real experience in Saeb's life and poetry, but in most of them, no specific lover is mentioned.

DOI: [10.22034/bahareadab.2023.16.6895](https://doi.org/10.22034/bahareadab.2023.16.6895)

NUMBER OF REFERENCES	NUMBER OF TABLES	NUMBER OF FIGURES
 19	 0	 0

مقدمه

پیش از آنکه صائب (۱۰۸۷-۱۱۰۰ ق) شروع به شاعری کند، سبک واسوخت در ایران، دوره اوج و کمال خود را سپری کرده بود و از ربع اول قرن یازدهم به بعد واسوخت هرروز کم‌رنگتر میشود. در این مقاله نشان خواهیم داد اگرچه واسوخت در دوران صائب از رونق افتاده است و صائب را نمیتوان شاعری واسوخت‌سرا به شمار آورد، اما وجود دست‌کم بیست غزل واسوختی و بیت‌های پراکنده متعدد با محتوای واسوخت در دیوان وی (که ما در این پژوهش بیش از چهل بیت را نقل کرده‌ایم) بذل توجه او به این سبک را نشان میدهد.

سابقه پژوهش

در پژوهش‌های مرتبط با واسوخت نیز نامی از صائب نمیبینیم. احمد گلچین معانی در کتاب *مکتب وقوع*، تنها هنگام نقل بیت‌هایی از شاعران مختلف بعنوان شواهد کاربرد کلمه واسوختن، سه بیت نیز از صائب نقل میکند (گلچین معانی، ۱۳۷۴: ۷۸۱). فتوحی در کتاب *صد سال عشق مجازی*، در فصل واسوخت (ص ۲۹۶) مینویسد: «درونمایه واسوخت در سخن شاعران سده‌های بعد [بعد از قرن دهم] هم کمابیش ادامه داشته است. در دیوان صائب (۷۹۹/۲)، ابیاتی از این دست دیده میشود که:

سر زلف تو نباشد، سر زلف دیگر!
از برای دل ما قحط پریشانی نیست

اما چنین بیت‌هایی در روزگار صائب اندک است. گویی طرز واسوخت از طراوت و تأثیر افتاده و بازاری ندارد. ایشان نیز در بخش سالشمار کاربرد واژه واسوخت در شعر فارسی (ص ۲۹۹ به بعد)، پنج بیت از صائب نقل کرده‌اند. در مقالات منتشرشده پیرامون واسوخت، از جمله دو مقاله «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران» (رزنجو، ۱۳۹۰) و «رد پای واسوخت بر جاده شعر فارسی (از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل)» (خدیور و فرجی، ۱۳۹۳) سخنی از صائب در میان نیست.

بحث و بررسی

واسوخت؛ واژه، اصطلاح ادبی و سبک شعری

کلمه واسوخت که مصدر مرکب مرتّم از واسوختن است در شعر شاعران ایران در نیمه دوم قرن دهم و بعد از آن به معنی اعراض و روی برتافتن از معشوق و ترک عشق به کار رفته است.^۲ این واژه در همان زمان به اصطلاحی ادبی و به سبکی از شعر اطلاق گردید که محتوای آن مضامینی از قبیل گله و شکایت از معشوق، اظهار بیزاری و

۱. درباره سال تولد صائب تبریزی اختلاف نظر بسیاری است. این سال بر مبنای دانشنامه ایرانیکا که یکی از جدیدترین تحقیقات است قید شد. (<https://www.iranicaonline.org/articles/saeb-tabrizi>)

۲. در فرهنگ *چراغ هدایت* ذیل واسوختن آمده است: واسوختن که به معنی اعراض و بیزاری آرند؛ اگرچه سوختن به معنی دوستداری نیست لیکن به معنی گرمی محبت در اصل هست، نظر بر آن کرده واسوختن مستعمل شده است. واسوختن: اعراض و روگردانیدن مرداف و ابوسیدن. تأثیر گوید:

زود واسوزد عشق آتشین رخسار گل / بلبل از اینگونه ناز باغبان خواهد کشید

در توضیح و ابوسیدن هم آمده است:

و ابوسیدن: روگردان شدن و بی‌دماغ گشتن. اشرف گوید:

از بوسه‌ام دل شاد کن، ز انجام حسنت یاد کن / کز بوسه‌گاهت رسته خط در عشق و ابوسیده من

رویکردانی از او و دل‌بستن به دیگری بود. برخلاف شیوه معمول و عادت مألوف در غزل عاشقانه که مضمون آن سراسر وصف زیبایی و دلربایی معشوق و شیفتگی و دلدادگی عاشق است، و ناز و استغنا را زبندۀ معشوق و تسلیم و نیاز را شایسته‌اشق میدانند، در اشعار واسوخت، جایگاه عاشق و معشوق عوض میشود و این بار، عاشق است که ناز میکند، تند و تلخ سخن میگوید، نکوهش و سرزنش میکند، هشدار میدهد، تهدید میکند و سرانجام از معشوق روی برمیتابد و به دیگری دل میسپارد.

سبک واسوخت و به تعبیری «نوع ادبی واسوخت» (بیات، ۱۳۹۱). مشهورترین شاخه فرعی مکتب وقوع است. این مکتب به مدت صد سال، از ربع اول قرن دهم تا ربع اول قرن یازدهم در شعر فارسی رواج داشت. در مکتب وقوع، جزئیات روابط عاشق و معشوق با زبانی ساده و عاری از آرایه‌های ادبی و بر پایه آنچه بین عاشق و معشوق در عالم واقع، وقوع یافته بود و نه آنچه حاصل خیال‌پردازی شاعر است، بیان میشود. به سخن دیگر، مکتب وقوع عبارت است از گزارش واقعی رفتارهای عادی و طبیعی عاشق و معشوق به نظم.

شاعران مکتب وقوع در عاشقی و شیفتگی، تسلیم و بی‌اختیاری، سخت‌جانی و تحمل جفای معشوق، دشنام‌خواهی و خودکم‌بینی در برابر محبوب، راه افراط در پیش گرفتند و کار را به جایی رساندند که خود را سگ معشوق میخواندند. در نیمه دوم قرن دهم برخی شاعران، این مایه از حقارت و ذلت در برابر ستم و جفای معشوق را برناتافتند و راهی خلاف آن در پیش گرفتند و ترک عاشقی گفتند. همین واکنش، زمینه پیدایش سبکی جدید را فراهم آورد که به سبک واسوخت معروف شد. هر قدر وقوعیان در آتش عشق معشوق سوختند، شاعران سبک جدید، از عشق و معشوق واسوختند.

اگرچه وحشی بافقی (ف. ۹۹۱ ق) بعنوان بنیانگذار و شاعر برجسته سبک واسوخت، معروف شده و نویسنده تذکره شعرالعجم (شبلی نعمانی، ج ۳: ص ۱۶) بر آن است که در طرز واسوخت، وحشی حرف اول و آخر را زده است، اما گویا «مبدع اصطلاح واسوخت و مروّج این سبک، محتشم کاشانی است و وحشی در این شیوه مقلد بوده است» (فتوحی، ۱۳۹۳).

مضامین اشعار واسوخت، پیش از قرن دهم نیز در ادب فارسی سابقه دارد؛ در خلال اشعار برخی شاعران «در سبکهای خراسانی، آذربایجانی و عراقی» (خدیو و فرجی، ۱۳۹۳) میتوان نمونه‌هایی از اشعار واسوخت را مشاهده کرد؛ از جمله در «تغزلات قصاید شاعران دوره غزنوی» (شمیسا، ۱۳۷۸: ۲۷۶) و «دهنامه‌های سبک عراقی» (آریان سرشت، ۱۳۸۹)؛ اما به استناد آن اشعار اندک و پراکنده نمیتوان گفت که واسوخت از ادوار نخستین شعر فارسی آغاز شده است، چراکه بسامد مضامین واسوختی، پیش از قرن دهم هرگز قابل‌قیاس با سبک واسوخت در قرن دهم و یازدهم نیست. بنابر «یک اصل بسیار مهم علم سبک‌شناسی ... مطالعه ظهور یک عنصر خاص در سبک-شناسی آنقدر مهم نیست که مطالعه آماری بسامد بالا و چشمگیر آن» (شفیعی کدکنی، ۱۴۰۰: ۳۹).

واسوخت در شعر صائب

مکتب واسوخت در روزگار صائب به پایان عمر خویش -در ایران- رسیده بود و آنچه از واسوخت در شعر صائب

۱. یکی از انواع منظومه‌های غنایی فارسی است که در آن احوال و عوالم عاشق و معشوق، از طریق نامه‌هایی که به یکدیگر نوشته‌اند شرح داده میشود. تعداد این نامه‌ها، معمولاً به ده میرسد. چنین نامه‌هایی اولین بار در منظومه غنایی ویس و رامین اثر فخرالدین اسعد گرگانی (متوفی ۴۴۶ق؟) آمده است و بعد از او، بیشتر شاعرانی که دست به سرودن منظومه‌های غنایی زده‌اند از او تقلید کرده‌اند (میرصادقی، ۱۳۷۶: ذیل ده‌نامه).

میبینیم در واقع نفسهای واپسین این سبک است. صائب شاعر واسوخت‌سرا نیست و شعرهای واسوختی در دیوان وی بسیار ناچیز و در قیاس با اشعار عاشقانه وی در حکم النَّادِرُ کالمعدوم است. در شعر وی، دست‌کم بیست غزل واسوختی و بیت‌های متعدد با مضمون واسوخت وجود دارد که همین مقدار اندک حاکی از آن است که او نیز گوشه چشمی به این نوع مضامین داشته است.

واسوخت صائب؛ تجربه شخصی یا عشق عام و معشوق کلی

اگرچه صائب در اشعار واسوختی خود از معشوق خاصی نام نمیبرد، اما وجود بعضی قرائن این احتمال را قوت میبخشد که آن اشعار مخاطب خاص دارد. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌گردد:

غزل ۶۰۷۲ (ج ۶): چهار بیت از این غزل را برای اثبات مدعای خود ذکر میکنیم:

با هوسناکان چنین گر آشنا خواهی شدن	بی‌مروت، بی‌حقیقت، بی‌وفا خواهی شدن ^۱
جانفشانیهی ما را ای پریشان اختلاط	یاد خواهی کرد چون از ما جدا خواهی شدن
گر چنین با خود کنی بیگانگان را آشنا	زود محتاج نگاه آشنا خواهی شدن
بر لب بام آفتاب از غبار خط رسید	کی به صائب مهربان ای بی‌وفا خواهی شدن؟

وقتی شاعر به معشوق میگوید با انسانهای هوسباز و بیگانه آشنا شده‌ای و او را پریشان‌اختلاط خطاب میکند، مشخص است که شخص خاصی را در نظر دارد. همچنین با توجه به اینکه در بیت اول و سوم، کم‌وکیف آشنایی معشوق با هوسناکان و بیگانگان را با قید «چنین» توصیف میکند، معلوم میشود که مخاطب خاص و آشنایی خاصی موردنظر است. مصرع اول بیت چهارم نیز نشان میدهد که فرد معینی که زیبایی چهره‌اش از کثرت خط، رو به زوال است مخاطب شاعر است.

غزل ۳۲ (ج ۱): در این غزل به معشوق خاصی که به گفته صائب با صوفیان تردامن اختلاط کرده، هشدار میدهد:

صوفیان بردند از ره چشم جادوی ترا	در کمند وحدت آوردند آهوی ترا
آستین‌افشانی بیجای این تردامان	کرد محتاج شراری شعله روی ترا

غزل ۲۶۴۱ (ج ۳)

در این غزل از محبوب پیشین خویش که اکنون دیگر خود را وقف عام کرده یاد میکند:

این زمان گردید وقف عام، ورنه پیش از این
غیر صائب بلبلی در باغ و بستانت نبود

در آن دسته از غزل‌های واسوختی که صائب خبر از دل دادن به معشوق جدید و دل کندن از معشوق قبلی میدهد نیز بدون تردید معشوق خاصی مطرح است و شعر وی یک گزارش مستند است. برای نمونه، غزل ۶۶۷۷ (ج ۶):

میکشد دل را ز دستم دلربای تازه‌ای	در کشاکش دارم زورآزمای تازه‌ای
گو صبا از خاک کویش کحل بینایی میار	نقش خود را دیده‌ام در نقش پای تازه‌ای
گر ز مشت استخوان من نمیگیری خبر	سایه خواهد کرد بر فرقم همای تازه‌ای

^۱ بدلیل طبقه‌بندی و تقسیم‌بندی متعدد، گاه به ناگزیر برخی ابیات و شواهد مثال چند بار تکرار شده‌اند که گریز و گزبری از این تکرار نبوده است؛ برای مثال ابیات این غزل در دیگر تقسیمات مقاله تکرار شده است.

از این بیتها چنین برمی‌آید که دلبر تازه‌ای از صائب دلربایی کرده و صائب به امید او، از یارِ بی‌مهر گذشته، رویگردان شده است.

غزل ۵۴۲۷ (ج ۵):

میروم با آستانش کار یکرو میکنم...	قبله را تغییر از آن محراب ابرو میکنم
میفرستم آه گرمی را و یکرو میکنم	عجز در درگاه استغناى او کاری نساخت
همتی یاران، وداع آن سر کو میکنم	آیه نومیدي از چین جبینش خوانده‌ام

مصراعهای اول بیت دوم و سوم از محبوب مشخصی نشان میدهد که عجز و نیاز صائب، حریف ناز و استغناى او نشده و گره پیشانیش شاعر را از وصل نومیید ساخته و لاجرم ترک او گفته است.

غزل ۵۵۱۳ (ج ۵):

دعای طاق ابرویت به محراب دگر بردم	به ناکامی ز خاک آستانت دردسر بردم
چه از خورشید رخسارت بغیر از چشم تر بردم؟	در این مدت که عمر من سر آمد در نظربازی
که بر پای صنم تا جبهه سودم دردسر بردم	برهمن گر مرا سوزد به صندل جای آن دارد

بیتهای فوق حاکی از آن است که صائب مدتی معین و کوتاه با معشوق خاصی نظربازی داشته است. عبارت «در این مدت» نشان میدهد مدتی معهود است که شاعر و معشوق از آن مطلع هستند. کوتاه بودن مدت نیز از مصراع آخر دریافت میشود؛ همین که پیشانی بر پای معشوق گذاشتم، رفع زحمت کردم. اما بسیاری دیگر از شعرهای واسوختی صائب، بویژه تک‌بیتهای پراکنده در میان غزلها، اشاره به معشوق خاصی ندارند، بلکه از عشق عام و معشوق کلی سخن میگویند. بیتهایی نظیر:

دورگردیها ز معشوق از من دیوانه ماند (ج ۳، ۲۴۶۸) ^۱	بدعت بر گردِ سر گشتن گر از پروانه ماند
وگرنه عشق، که را بی‌نیاز ساخته است؟ (ج ۲، ۱۷۴۱)	منم که ناز به معشوق میکنم صائب!
از برای دل ما قحط پریشانی نیست (ج ۲، ۱۶۱۴)	سر زلف تو نباشد، سر زلف دیگر!
دیگر مگر کسی لب خندان نداشته است؟ (ج ۲، ۱۹۶۰)	صد جان، بهای بوسه، طلب میکنی ز خلق
دل را نمیدهیم به زلف تو، زور نیست! (ج ۲، ۲۰۴۷)	تا چند در میان فکنی باد و شانه را؟

بیتهای اول و دوم از مطلق معشوق سخن میگویند و مشخص است که فرد خاصی مطمح نظر نیست؛ اما بیتهای سوم، چهارم و پنجم که لحن خطایی دارند و به نظر میرسد مخاطب خاصی داشته باشند نیز درواقع خطاب به معشوق کلی سروده شده‌اند، چراکه این بیتها در غزلهایی قرار دارند که سایر ابیات آن هیچ ارتباط مضمونی و

^۱ در ارجاع به دیوان صائب ابتدا شماره جلد و سپس شماره غزل ذکر شده، مگر در مواردی که ابیات جزو متفرقات بوده‌اند که برای سهولت دسترسی شماره صفحه ثبت شده است.

محتوایی با این بیتها ندارند و شکی نیست که ویژگی اصلی غزل سبک هندی، یعنی گسستگی طولی ابیات و نداشتن وحدت عمودی موجب آن شده است که هر بیتی از عالمی جداگانه سخن بگوید و بطور اتفاقی در میان ابیات غزل، بیتی نیز مضمون واسوخت داشته باشد، درحالیکه مخاطب خاصی ندارد.

تناقض گویی صائب: تلفیق ابیات واسوختی و عاشقانه در یک غزل

برای شاعران سبک هندی و از آن جمله صائب، آنچه در سرودن غزل اهمیت دارد، تعدد و تنوع معانی و مضامین بمنظور ارائه «معنی بیگانه» است. در غالب غزلهای صائب، اشتراک در وزن و قافیه، تنها دلیل گرد آمدن چند بیت در کنار هم تحت عنوان غزل است. از این رو در شعر صائب، گسیختگی معانی، بسیار مشهود و محسوس است و حتی گاه دو یا چند بیت از ابیات یک غزل تناقض معنایی و مضمونی دارند. «در سبک هندی تناقض فکری به جایی میرسد که ممکن است در بیت نخست یک غزل، اندیشه‌ای عرضه گردد و بی‌درنگ در بیت دوم نقض شود؛ علت، آن است که آنچه شاعران در ذهن دارند چگونه گفتن است، نه چه گفتن» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۸: ۳۷). در مضامین واسوختی و عاشقانه صائب نیز چنین تناقضی مشاهده میشود. برای نمونه سه بیت پایانی غزل ۱۷۱۴ (ج ۲) را ببینیم:

نیازمندی ما کی به خاطرت گذرد؟	چنین که ناز، ترا بی‌نیاز ساخته است
نیازمند تو کرده است ما فقیران را	ترا کسی که ز ما بی‌نیاز ساخته است
منم که ناز به معشوق میکنم صائب!	وگر نه عشق، که را بی‌نیاز ساخته است؟

چنانکه میبینیم در دو بیت اول، صائب با تکرار و تأکید خود را نیازمند معشوق، و معشوق را بی‌نیاز و سرشار از ناز میخواند، اما بلافاصله در بیت سوم در تناقضی آشکار و شگفت، ادعا میکند که فقط من هستم که به معشوق ناز میکنم و از او بی‌نیاز هستم. در غزل ۲۴۶۸ (ج ۳) نیز چنین تناقضی را میبینیم:

بدعت بر گرد سر گشتن گر از پروانه ماند	دورگردیها ز معشوق از من دیوانه ماند
من که صد میخانه میکردم تهی در یک نفس	زان لب میگون دهانم باز چون پیمانماند...
بعد ایامی که آمد دامن زلفش به دست	پنجه من خشک از حیرت چو دست شانه ماند

در بیت اول ادعا میکند که شیوه واسوخت و رویگردانی از معشوق را من بنیان نهاده‌ام، درحالیکه در بیتهای بعد چنان خود را شیفته معشوق نشان میدهد که از دیدن لب او دهانش باز مانده و بعد از ایام جدایی، اکنون که دستش به زلف یار رسیده، پنجه‌اش از حیرت خشک شده است. در بیت نهم غزل ۲۰۴۷ (ج ۲) با لحنی تند و خشن، معشوق را طرد و از او اظهار بیزار می‌کند:

تا چند در میان فکنی باد و شانه را؟	دل را نمیدهیم به زلف تو، زور نیست!
------------------------------------	------------------------------------

درحالیکه در مطلع همین غزل میگوید:

بازاً که بی تو مجلس ما را حضور نیست	در جبهه صراحی و پیمانان نور نیست
-------------------------------------	----------------------------------

و در بیت پنجم، زیبایی معشوق را میستاید:

از پرتو جمال تو خواهد گداختن آخر خمیر آینه از سنگ طور نیست

اینها نمونه‌هایی از مضامین متناقض واسوختی در میان یک غزل بودند؛ اما چنین تناقضی بین دو بیت از دو غزل جداگانه بیشتر یافت میشود. در اینجا به دو مورد اشاره میکنیم:

بدعت بر گرد سر گشتن گر از پروانه ماند دورگردیها ز معشوق از من دیوانه ماند
(ج ۳، ۲۴۶۸)

در بیت بالا، بر گرد سر معشوق گشتن (= عاشقی و شیفتگی) را بدعت میخواند اما در بیت زیر، وارستگی از عشق و ترک عاشقی را بدعت میدانند:

کاری مکن که بدعت وارستگی ز عشق من در میان سلسله عاشقان نهم
(ج ۵، ۵۸۵۱)

در یک غزل ادعا میکند:

حوصله وصل آن نگار ندارم دام به اندازه شکار ندارم
(ج ۵، ۵۹۷۲)

و در غزلی دیگر اعتراف میکند:

اگرچه حوصله وصل یار نیست مرا قرار در دل امیدوار نیست مرا
(ج ۱، ۶۱۴)

از این بحث میتوان به این نتیجه رسید که اگرچه صائب در حالاتی خاص - و گاه برای مخاطبانی خاص - شعر واسوختی میسرآید، اما در حالات کلی و بطور عادی، بیشتر اهل عاشقی و دلدادگی است تا وارستگی از عشق؛ همچنانکه خود به این معنی اذعان میکند:

واسوختگی شیوه ما نیست، وگرنه از یک سخن سرد، دل ناز توان سوخت
(ج ۶، متفرقات، ص ۳۴۹۲)

جنسیت معشوق در واسوخت صائب

گویا در غالب ادوار ادب فارسی تا پیش از دوره معاصر، معشوق، مذکر بوده است (نک: شمیسا، ۱۳۸۱: ۱۱-۱۰؛ ۲۵۶ و ۲۵۸). مکتب وقوع اوج این ماجراست. خانلری دلیل این امر را چنین بیان میکند: «در سرزمینی که زن در پشت پرده بود و بردن نامش هم با غیرت کسان و نزدیکانش برخورد داشت، چگونه احساسات طبیعی عاشقانه را میتوانستند بیان کنند؟» (خانلری، ۱۳۵۴: ۲۶۱). آری عمده‌ترین دلیل این انحراف آن بود که «زن از اجتماع دور بود و فقط مردان بودند که در اجتماعات و کوچه و بازار با یکدیگر در تماس بودند» (شمیسا، ۱۳۷۳: ۵۰). در شعر صائب نیز قرائنی دال بر مذکر بودن معشوق دیده میشود. او معشوق را از برآمدن خط (= موی صورت، ریش) و زوال حسن بیم میدهد و معشوقی را که چهره‌اش بدین سبب زشت شده، سرزنش و نکوهش میکند. وقتی صائب از زلف معشوق سخن میگوید، به نظر میرسد مخاطب مؤنث باشد، اما زمانی به مذکر بودن معشوق پی میبریم که میبینیم او به معشوق میگوید با برآمدن خط، دیگر نمیتوانی به زلف خود بنازی و با آن بر عاشقان ستم کنی؛ چراکه خط، دست زلف را کوتاه میکند:

خط مشکین کرد کوتاه، دست آن زلف دراز این سزای آنکه مالد روی دلها بر زمین
(ج ۶، ۶۱۹۶)

مینشیند قهرمانِ خط به تخت انتقام بر سر زلف کجّت تیغِ دودم خواهد زد
(ج ۶، ۶۰۵۱)
تیغِ بیرحمی، خطِ سبز از میان خواهد کشید روزگارِ داروگیرِ زلف بس خواهد شدن
(ج ۶، ۶۰۶۰)
شمیسا در اینباره مینویسد: «آنجا که سخن از زلف یار است، نباید پنداشت که از زن سخن میگوید (درمورد زنان معمولاً لغت گیسو به کار میبرند)» (شمیسا، ۱۳۸۱: ۲۵۸).

کاربرد واژه واسوخت و مشتقات آن در شعر صائب

مصدر واسوختن و همخانواده‌های آن، دست‌کم دوازده بار در شعر صائب به کار رفته و در همه موارد به معنی اعراض و روی گرداندن از معشوق است.
واسوختن (مصدر):

افسرد دل اگرچه ز واسوختن مرا بتوان به روی گرم برافروختن مرا
(ج ۱، ۷۲۹)
شعلۀ واسوختن از سینه‌ها سر میکشد آتش بی‌تابیت در مغز جان خواهد گرفت
(ج ۲، ۱۳۸۴)
واسوختن، علاج تب عشق میکند این درد را به داغ، دوا میتوان نمود
(ج ۴، ۴۳۰۵)
قیاس زور هر می میتوان کرد از خمار او که از واسوختن گردد عیار سوختن پیدا
(ج ۱، ۳۲۸)
نبود صفای حسنِ گلوسوز را زوال واسوختن ز هیچ سمندر طمع مدار
(ج ۵، ۴۷۱۹)

واسوختگی (حاصل مصدر):

واسوختگی شیوه ما نیست، وگرنه از یک سخن سرد، دل ناز توان سوخت
(ج ۶، متفرقات، ص ۳۴۹۲)
عمرها رفت ز وارستگی و میسوزم تب واسوختگی طرفه دوامی دارد
(ج ۶، متفرقات، ص ۳۵۰۹)
ایام خزان گرمتر از فصل بهارم واسوختگی سرمه گویایی من نیست
(ج ۲، ۲۱۹۲)

واسوخت (فعل ماضی ساده)

از ادب، ما در برون در سراپا سوختیم شمع از پروانه‌ها واسوخت تا ما سوختیم
(ج ۵، ۵۴۷۱)
میشود حُسن از نگاه گرم ما عالم‌فروز شد خنک در دیده‌ها از هر که ما واسوختیم
(ج ۵، ۵۴۷۱)

وانمیسوزد (مضارع اخباری منفی)

بود دل‌سردی‌ای لازم، کمال عشقبازی را که عاشق تا به کام دل نسوزد وانمیسوزد (ج ۳، ۳۰۳۱)

انواع شعرهای واسوختی صائب

شعر واسوخت، شعری است که معشوق را بیازارد و موجب ناخرسندی و رنجش خاطر او شود. این نوع شعر با توجه به چگونگی روابط عاشق و معشوق و تأثیر و تأثر رفتارهای معشوق و حالات روحی عاشق، مراتب و سطوح متعدد و همینطور مضامین و موضوعات متنوعی پیدا میکند. بر همین اساس، محتوای شعرهای واسوختی صائب و لحن سخن او نیز شکل‌های گوناگون و درجات مختلفی به خود میگیرد. گاه سخن نرم و ملایم است؛ گاه هشدارگونه و تهدیدآمیز؛ زمانی رنگ نکوهش و سرزنش دارد و روزگاری هم کار به طرد معشوق و اعراض و رویگردانی از او و دل‌سپردن به دیگری میکشد. برای فهم بهتر و ارائه منظم و منسجم شعرهای واسوخت صائب، آنها را به نه گروه تقسیم و تفکیک نموده‌ایم:

تبیین واسوخت از جنبه نظری (نظریه‌های واسوختی صائب)

چاره ناز و سرگرانی معشوق، بی‌نیازی عاشق و وارستگی از عشق است:

دو روزی شوق اگر از پا نشیند شود ارزان متاع سرگرانی (ج ۶، ۶۹۸۹)

شوند از بی‌نیازی، نازنینان رام با عاشق تغافل میکند ارزان متاع سرگرانی را (ج ۱، ۴۴۲)

حُسن، صائب! رام میگردد ز استغنای عشق چاره این صید وحشی را تغافل میکند (ج ۳، ۲۵۵۹)

به استغنای مجنون، حُسن لیلی بر نمی‌آید که ناز نازنینان است در سر، بی‌نیازی را (ج ۱، ۴۳۹)

دورگردی میکند نزدیک، راه دور را ناز لیلی شد نیاز، از وحشت مجنون ما (ج ۱، ۲۹۴)

میتوان معشوق را از راه وحشت رام کرد این می زودآشنا در ساغر بیگانگی است (ج ۲، ۱۱۹۸)

وحشت مجنون، زمام ناقه لیلی گرفت دلبر محبوب، رام از راه استغنا شود (ج ۳، ۲۶۶۰)

ز اهل عشق، پسندیده نیست بیرحمی و گرنه خون به دل ناز میتوان کردن (ج ۶، ۶۳۳۹)

در توضیح برخی واژه‌های ابیات فوق باید گفت «تغافل» به معنای بی‌اعتنایی است؛ معادل آنچه در تداول امروز میگویند: «محل نگذاشتن یا محل نکردن به کسی». «وحشت» و مترادف آن «رم کردن» یا «رمیدن» به معنی گریختن از روی نفرت و بیزاری است.^۱

آتش عشق عاشق با رویگردانی از معشوق فروکش میکند:

^۱ یکی از معانی وحشت، رمیدن و گریختن و دور شدن است که متأسفانه در بسیاری از فرهنگها نادیده گرفته شده است. در فرهنگ سخن ذیل واژه وحشت آمده است: رمیدگی؛ دوری: با تو برآمیختنم آرزوست/ وز همه کس وحشت و بیگانگی.

واسوختن علاج تب عشق میکند	این درد را به داغ، دوا میتوان نمود
	(ج ۴، ۴۳۰۵)
میزان دلدادگی عاشق، هنگام رویگردانی از معشوق آشکار میشود:	
قیاس زور هر می، میتوان کرد از خمار او	که از واسوختن گردد عیار سوختن پیدا
	(ج ۱، ۳۲۸)
عاشق برتر از معشوق، از او اعراض میکند:	
عشق بالادست از معشوق، دامن میکشد	ناقه لیلی عبث دنبال مجنون میروود
	(ج ۳، ۲۶۵۲)
به وفای عاشق آشنا با راه و رسم دوری و جدایی، نمیتوان اعتماد کرد:	
هر عاشقی که شیوه وارستگی شناخت	چون بنده گریخته بی اعتماد شد
	(ج ۶، متفرقات، ص ۳۵۱۷)
شرط عاشق برای معشوق (دلدادگی مشروط): معشوق بیش از عاشق، نیازمند و گرفتار عشق است، بنابراین تا معشوق دست از ناز نکشد و دل به شاعر ندهد، شاعر به او دل نمیبندد:	
شعار حُسن، تمکین؛ شیوه عشق است بیتابی	وگر نه یار بیش از من گرفتار است میدانم
	(ج ۵، ۵۵۹۴)
نیازمندی از او همچو ناز میبارد	ز ناز اگرچه ز من بی نیاز میگردد
	(ج ۴، ۳۷۶۹)
تا دل نمیبرم ز کسی، دل نمیدهم	صیاد من نخست گرفتار من شود
	(ج ۴، ۴۲۷۲)
مرا نتوان به ناز و سرگرانی صید خود کردن	نگردم گرد معشوقی که گرد دل نمیگردد
	(ج ۳، ۲۸۸۱)
غیرت ما ناز از معشوق نتواند کشید	بلبل مغرور ما از خنده گل، تر شود
	(ج ۶، متفرقات، ص ۳۵۰۰)
تاب سخن سخت ز معشوق ندارد	صائب که مکرر ز هوا سنگ گرفته است
	(ج ۲، ۲۱۶۲)
برنتابد قهرمان عشق، استغنای حُسن	ماه کنعان را به جرم ناز در زندان کند
	(ج ۳، ۲۵۳۲)
عندلیب ما ندارد تاب استغنای گل	میشود دست و دل ما سرد از سرمای گل
ما به روی گرم چون پروانه عادت کرده ایم	چشم چون شبنم نمیدوزیم بر سیمای گل
	(ج ۵، ۵۲۳۹)

هشدار به معشوق

هشدار درباره ناپایداری حُسن و زوال زیبایی: صائب در چندین غزل به معشوق هشدار میدهد که حُسن و شادابی پایدار نمی ماند. عمده ترین ابزار و دستاویز صائب برای هشدار، خط (موی صورت) است:

حُسن خواهد رفت و داغِت بر جگر خواهد نهاد
خواهد آمد خطّ و قانون دگر خواهد نهاد
(ج ۳، ۲۳۱۸)

بعد از هشدار کلی به معشوق در مورد زوال زیبایی با خط، به شرح جزئیات میپردازد و میگوید اجزای وجودت که با آن دلبری میکردی، از رخسار و زلف و کاکل و ابرو و چشم و مژگان و لب و خال و بُناگوش، همه با آمدن خط، پریشان و ناخوش میشوند و «رنگ‌ریزیه‌های پی‌درپی» گلستان حُسن تماشاکردنی خواهد شد. وقتی شعله حُسن تو فرونشست، شعله واسوختن و بیزاری از سینه‌های عاشقان زبانه خواهد کشید و همین اعراض از تو، آتش بیتابی و بیقراری را در مغز جانت خواهد افروخت؛ دیگر نه عاشقی بر آستان سجده خواهد کرد و نه کسی خواهانت خواهد بود. خلاصه آنکه:

ز خط، زمانه تو را میکشد به پای حساب
تلافی ستم بیحساب خواهد شد
(ج ۴، ۳۸۴۰)

در اینجا برای رعایت اختصار فقط بیت نخستین چند غزل برجسته در این موضوع را نقل میکنیم:

غزل ۲۳۱۸ (ج ۳)

حسن خواهد رفت و داغِت بر جگر خواهد نهاد
خواهد آمد خطّ و قانون دگر خواهد نهاد
غزل ۶۰۵۱ (ج ۶):

لشگر خط، مُلک حُسن را به هم خواهد زدن
صفحه رخسارات را خط، قلم خواهد زدن
غزل ۳۸۴۰ (ج ۴):

ز خط، عذار تو بی‌آب و تاب خواهد شد
ز هاله، ماه تو پا در رکاب خواهد شد
غزل ۱۳۸۴ (ج ۲):

آه سردم در تو ای آتش عنان خواهد گرفت
خون بلبل را خزان از گلستان خواهد گرفت
و غزلهای ۶۰۶۰ (ج ۶) و ۳۶۹۲ (ج ۴).

هشدار به معشوق و برحذر داشتن او از پریشان‌اختلاطی (اختلاط با دیگران): در بیت زیر به معشوق هشدار میدهد اگر از دیگران دلربایی کنی، من نیز بسبب غیرتم از تو رویگردان خواهم شد:

گر تو با هر خار و خس خواهی چو گل افروختن
از چراغ غیرتم گُل میکند واسوختن
(ج ۶، متفرقات، ص ۳۵۳۱)

در غزل ۶۰۷۲ (ج ۶) به معشوق هشدار میدهد که با هوسناکان و بیگانگان آشنا نشود که نتیجه آن، محتاج شدن به نگاه آشنا خواهد بود:

با هوسناکان چنین گر آشنا خواهی شدن
جانفشانیهای ما را ای پریشان‌اختلاط
گر چنین با خود کنی بیگانگان را آشنا
بی‌مروت، بی‌حقیقت، بی‌وفا خواهی شدن
یاد خواهی کرد چون از ما جدا خواهی شدن
زود محتاج نگاه آشنا خواهی شدن

در غزلی دیگر (غزل ۳۲، ج ۱) با مطلع

صوفیان بردند از ره چشم جادوی ترا
در کمند وحدت آوردند آهوی ترا

معشوق را از اختلاط با صوفیان پشمینه‌پوش تردامن برحذر میدارد و هشدار میدهد:

آستین‌افشانی بیجای این تردامنان
کرد محتاج شراری شعله روی ترا

زود باشد قرب این پشمینه‌پوشان، همچو خط
 همچنین در غزل ۲۶۴۱ (ج ۳) با مطلع:
 یاد ایامی که گلچین در گلستانت نبود
 بوالهوس را دست بر سیب زنخداقت نبود

از اینکه معشوق، خود را وقف عام کرده و دست یغمایی به آغوشش راه یافته، افسوس میخورد:
 لوح رخسار تو از نقش تماشا ساده بود
 این زمان گردید وقف عام، ورنه پیش از این
 دست یغمایی در آغوش گلستانت نبود
 غیر صائب بلبلی در باغ و بستانت نبود

تهدید: در غزل زیر، صائب معشوق را تهدید به نفرین و ترک و اعراض، و دل بستن به دیگری میکند:
 کاری مکن که رو به در آسمان نهم
 کاری مکن که پا کشم از آستان تو
 کاری مکن که بدعت و ارستگی ز عشق
 کاری مکن که نیمشب از رخنه قفس
 آخر چنان مکن که چو صائب ز زلف تو
 هر تیر ناله‌ای که بود در کمان نهم
 داغ صبوری‌ای که ندارم به جان نهم
 من در میان سلسله عاشقان نهم
 راه گریز پیش دل ناتوان نهم...
 دل برگرفته رو به صف نیکوان نهم
 (ج ۵، ۵۸۵۱)

در غزلی دیگر با مطلع زیر با لحنی ملایمتر همین مضمون را تکرار میکند:
 دل رم‌کرده ناخوش آستین افشانندی دارد
 نسیم سردمهری بد ورق‌گرداندنی دارد
 (ج ۳، ۲۹۶۷)

نکوهش معشوق بدلیل زشت شدن چهره بر اثر روییدن خط: کل غزل ۴۰۹۹ (ج ۴) به این موضوع اختصاص دارد
 که در اینجا فقط بیت نخستین آن نقل میشود:

از خط، صفای روی تو پا در رکاب شد
 حُسن ترا مقدمه پیچ و تاب شد

در غزل ۲۰۹۰ (ج ۲) با مطلع:
 از خط، حلاوت لب جانان به گرد رفت
 از جوش مور این شکرستان به گرد رفت

نیز همین نکوهش و سرزنش دیده میشود. در برخی بیت‌های پراکنده نیز همین مضمون را شاهد هستیم:
 بی‌آب ساخت خط، لب جانپروور ترا
 کرد این غبار، مهره گل گوهر ترا
 (ج ۱، ۶۸۹)

دوران بی‌نیازی خوبی به سر رسید
 هر حلقه‌ای ز خط تو چشم نیاز شد
 (ج ۴، ۴۱۰۴)

در غزل ۶۰۷۴ (ج ۶) بجای آنکه با ستایش معشوق و سخن نرم از او طلب دیدار نماید، طی شدن روزگار حُسن را
 به رخ معشوق میکشد و به این دستاویز از او میخواهد با وی مهربان باشد:

روزگار زلف طی شد، خط به آخرها رسید
 حُسن شد از حلقه خط سیه پا در رکاب
 دیگر ای نامهربان، کی مهربان خواهی شدن؟
 کی نمیدانم تو سرکش، خوش‌عنان خواهی شدن؟

آفتاب بر لب بام از غبار خط رسید کی تو سنگین‌دل به صائب مهربان خواهی شدن؟

اظهار بی‌میلی به وصال: صائب در غزل زیر آشکارا میگوید نه حوصله (= دل و دماغ) وصال معشوق را دارم و نه تحمل ناز و غمزه او را:

حوصله وصل آن نگار ندارم دام به اندازه شکار ندارم
 بحر به پیمانۀ حباب ننگند در ره او چشم انتظار ندارم ...
 طاقت من نیست مرد نازِ دوبالا آینه پیش جمال یار ندارم ...
 (ج ۵، ۵۹۷۲)

در بیت زیر از زبان بلبل میسراید:

از باغ رفتنم نه ز بی‌مهری گل است چندان دماغ نیست که با گل به سر کنم
 (ج ۵، ۵۸۴۰)

اوضاع جهان چنان شاعر را دلگیر ساخته که حتی خنده معشوق برای او دلگشا نیست:

آنقدر صائب! از اوضاع جهان دلگیرم که غم از دل نبرد خنده دلدار مرا
 (ج ۱، ۵۳۳)

اعراض از معشوق عام، بدون خطاب به معشوق خاص: بیشتر در این زمینه به دو بیت (ج ۳، ۲۴۶۸ و ج ۲، ۱۷۴۱) اشاره شد. در اینجا بیت دیگری در تأیید مضمون آن نقل میشود:

کان نمک کجا به نمکدان برد نیاز؟ شور مرا به خنده یار احتیاج نیست
 (ج ۲، ۲۰۳۸)

طرد معشوق با زبان و بیانی تند و صریح

سر زلف تو نباشد، سر زلف دیگر! از برای دل ما قحط پریشانی نیست
 (ج ۲، ۱۶۱۴)

تا چند در میان فکنی باد و شانه را؟ دل را نمیدهیم به زلف تو، زور نیست!
 (ج ۲، ۲۰۴۷)

در دو روزش چو سر زلف به هم میشکنی حیف دل نیست که در دست تو بی‌باک دهند؟
 (ج ۶، متفرقات، ص ۳۵۱)

تا چند به مویی دلم آویخته باشد؟ واپس ده اگر زلف تو در کار ندارد!
 (ج ۴، ۴۳۵۰)

صد جان، بهای بوسه، طلب میکنی ز خلق دیگر مگر کسی لب خندان نداشته‌ست؟
 (ج ۲، ۱۹۶۰)

خون من لاله و گل نیست که پامال شود خونبهای خود از آن عهدشکن میخواهم
 (ج ۵، ۵۶۸۲)

آب نمک‌شناسی و رنگ حیا نداشت لعل لب ترا به رقیبان گذاشتیم
 (ج ۶، متفرقات، ص ۳۵۳)

^۱ در کار ندارد: به کارش نمی‌آید، به دردش نمیخورد.

و در نهایت غزلی که با ردیف «ارزانی» وصل یار را به دیگران ارزانی میکند:

می وصل تو به کم حوصله‌ها ارزانی
ما تهیدستی خود را به دو عالم ندهیم
دست ما کم شود از چاک گریبان خالی
همّت ما نکشد منت یاری ز کسی
گر نمیشد ادبم بند زبان، میگفتم
بوسه بر دست تو دادن به حنا ارزانی ...
(ج، ۶، ۶۸۴۸)

در کشاکش دارم زورآزمای تازه‌ای
ساغری میگیرم از گلگون‌قُبای تازه‌ای
نقش خود را دیده‌ام در نقش پای تازه‌ای
سایه خواهد کرد بر فرقم همای تازه‌ای ...
(ج، ۶، ۶۶۷۷)

اعراض از معشوق کنونی و اقبال به معشوق جدید
میکشد دل را ز دستم دلربای تازه‌ای
افسر سرگرمیم از طرف سر افتاده است
گو صبا از خاک کویش کُحل بینایی میار
گر ز مشت استخوان من نمیگیری خبر

یا در غزلی دیگر (ج، ۵، ۵۴۲۷):

میروم با آستانش کار یکرو میکنم
باطل‌السحری به کار نرگس او میکنم
میفرستم آه گرمی را و یکرو میکنم
همّتی یاران وداع آن سر کو میکنم...

قلبه را تغییر از آن محراب ابرو میکنم
مینویسم خطّ بیزاری به طرف عارضش
عجز در درگاه استغنا او کاری نساخت
آیه نومی‌دی از چین جبینش خوانده‌ام

و غزلی با مطلع:

دعای طاق ابرویت به محراب دگر بردم
(ج، ۵، ۵۵۱۳)

به ناکامی ز خاک آستانت در دسر بردم

و همچنین غزل (ج، ۵، ۴۶۳۴):

میکنم محراب خود از طاق ابروی دگر
میکنم شیراز‌هاش از تار گیسوی دگر...

چند روزی میدهم دل را به دلجوی دگر
گرچه اوراق دل من قابل شیرازه نیست

نتیجه‌گیری

اگرچه صائب شاعر واسوخت‌سرا نیست و این شیوه در زمان او دیگر از رواج افتاده است، همچنان میتوان ردپایی از واسوخت را در شعر وی جستجو کرد. شعرهای واسوختی صائب در دو قالب غزل و تک‌بیت سروده شده‌اند و مضامین آنها عبارتند از: تبیین نظری واسوخت، دلدادگی مشروط، هشدار، تهدید، نکوهش، بی‌رغبتی به وصال، اعراض، طرد معشوق پیشین و اقبال به دیگری. در اشعار واسوختی صائب نام و نشان دقیقی از معشوق خاصی دیده نمیشود، اما قرائن و شواهد نشان‌دهنده آن است که برخی اشعار او -بویژه برخی غزلها- مخاطب خاصی دارند و حاکی از تجربه واقعی واسوخت هستند؛ ولی تک‌بیتها غالباً به معشوق عام برمیگردند. جنسیت معشوق بنابر قرائن متعدد مذکور است. تناقضی که گاه در میان بیت‌های واسوختی و عاشقانه درون یک

غزل یا دو بیت از دو غزل متفاوت دیده میشود، گویای آن است که شاعر در غزلهایی با معشوق عام بیش از آنکه قصد سرودن شعر واسوختی داشته باشد، به تنوع و تعدد معانی و مضامین میندیشد و این دسته از شعرهای واسوختی او قطعاً خطاب به معشوق عام است نه خاص.

مشارکت نویسندگان

این مقاله با مشارکت آقای دکتر مرتضی قاسمی استادیار دانشگاه فرهنگیان و سرکار خانم نوشین قاسمی نوشته شده است. در نهایت تحلیل محتوای مقاله حاصل تلاش و مشارکت هر دو پژوهشگر بوده است.

تشکر و قدردانی

از آقای دکتر محمود فتوحی برای برخی معادلهای انگلیسی و آقای دکتر امید مجد برای لطفها و محبتهای بیدریغ سپاسگزاریم.

تعارض منافع

نویسندگان این مقاله گواهی مینمایند که این اثر در هیچ نشریه داخلی و خارجی به چاپ نرسیده و حاصل فعالیتهای پژوهشی تمامی نویسندگان است، و ایشان نسبت به انتشار آن آگاهی و رضایت دارند. این تحقیق طبق کلیه قوانین و مقررات اخلاقی اجرا شده و هیچ تخلف و تقلبی صورت نگرفته است. مسئولیت گزارش تعارض احتمالی منافع و حامیان مالی پژوهش به عهده نویسنده مسئول است، و ایشان مسئولیت کلیه موارد ذکر شده را بر عهده میگیرند.

REFERENCES

- Anvari, Hasan. (2003). *Sokhan Comprehensive Dictionary, Volume 8*, Tehran: Sokhan.
- Aryanseresht, Zahra. (2010). "Traces of the withdrawing love (Vasukht) school in ten Iraqi style letters", *Journal of literary research* (Islamic Azad University, Central Tehran branch), No.21, pp.165- 182.
- Bayat, Ali. (2012). "The background of the literary genre and its comparative study in Persian and Urdu literature", *Journal of Comparative Literature*, No 3, pp. 74- 93.
- Fotoohi Rudmajani, Mahmood. (2014). "The style of Vasukht (withdrawing love) in Persian poetry (the leader of Vasukht is Mohtasham, not Vahshi-I Bafqi)", *Journal of namehfarhangestan*, 3 No, pp. 7-34.
- Fotoohi Rudmajani, Mahmood. (2016). *One hundred years of physical love; Voqou (Factual poetry) style and Vasukht (withdrawing love) in Persian poetry of the 10th century*, Tehran: Sokhan.
- Golchin ma'ani, Ahmad. (1995). *Voqou (Factual poetry) school in Persian literature*, Mashhad: Ferdowsi University of Mashhad.
- <https://www.iranicaonline.org/articles/saeb-tabrizi>.
- KHadirvar, Hadi and Faraji, Shima. (2014). "Footprint on the road of Persian poetry (from the Khorasani style to the rise in the form of an independent school)",

Journal of analysis and criticism of Persian language and literature texts, No. 21, pp. 55- 84.

- Mirsadeghi, Meymanat. (1997). A Dictionary of poetry and poetics, 2nd ed, Tehran: Ketab-e- Mahnaz.
- Natel-Khanlari, Parviz. (1992). Remembering Sa'eb, Sa'eb and Indian style in the scope of literary research, edited by Mohammad-Rasoul Daryagasht, Tehran: Qatreh.
- Razmjo, Turan. (2011), "An overview of the Vasukht (withdrawing love) school in the history of Iranian literature", *Journal of Ketab-e- Mah*, No. 48, pp. 80- 84.
- Sa'eb Tabrizi. (1996). Diwan-I Sa'eb, ed Mohammad-I Ghahraman, 3rd ed, Tehran: Elmi- Wa Farhangi.
- Seraj al-Din Ali Khan AkbarAbadi. (1996). Chreagh al- Hedayat Dictionary, Edit by Mansur Servat, 2ed. Tehran: AmirKabar. (The explanation is that this book is printed together with Ghiyath-al-Laghat in one volume and Ghiyath-al-Laghat is written on the cover).
- Shafi'Kadkani, MohammadReza. (1987). The Poet of Mirrors: A Study of Indian Style and Beadel's Poetry, 12 th ed, Tehran: Agah.
- Shafi'Kadkani, MohammadReza. (1999). Persian literature from the Jami era to our time, Translation of Hojjatullah Asil, Tehran: Ney.
- Shamisa, Sirus. (1994). Ghazal course in Persian poetry, 4th ed, Tehran: Ferdos.
- Shamisa, Sirus. (1999). Poetry stylistics, 4th ed, Tehran: Ferdos.
- Shamisa, Sirus. (2002). Sodomy: based on persian literature, Tehran: Ferdos.
- Shebli No'mani. (1989). Sher-al-Ajam, translated by MohammadTaghi Fakhri Daei Gilani, 3rd ed, Tehran: Donyaye Ketab.

فهرست منابع فارسی

- آریان سرشت، زهرا. (۱۳۸۹)، «ردّپایی از مکتب واسوخت در ده‌نامه‌های سبک عراقی»، فصلنامه پژوهش ادبی (دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی)، ش ۲۱، صص ۱۸۲-۱۶۵.
- انوری، حسن. (۱۳۸۲)، فرهنگ بزرگ سخن، ج ۸، چاپ دوم، تهران: سخن.
- بیات، علی. (۱۳۹۱)، «پیشینه نوع ادبی واسوخت و بررسی تطبیقی آن در ادبیات فارسی و اردو»، ادبیات تطبیقی، (۳) ۲ (پیاپی ۶)، صص ۹۳-۷۴.
- خدیو، هادی و فرجی، شیما. (۱۳۹۳)، «ردّپای واسوخت بر جاده شعر فارسی (از سبک خراسانی تا درخشش در قالب یک مکتب مستقل)»، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۱، صص ۸۴-۵۵.
- رمزجو، توران. (۱۳۹۰)، «نگاهی به مکتب واسوخت در تاریخ ادبیات ایران»، کتاب ماه ادبیات، ش ۴۸ (پیاپی ۱۶۲)، صص ۸۴-۸۰.
- سراج‌الدین علی خان بن حسام‌الدین الگوالیری اکبرآبادی. (۱۳۷۵)، چراغ هدایت، به کوشش منصور ثروت، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر. (توضیح آنکه این کتاب همراه با غیث‌اللغات در یک جلد چاپ شده و روی جلد غیث‌اللغات ثبت شده است).

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۳۷۸)، ادبیات فارسی از عصر جامی تا روزگار ما، ترجمه حجت‌الله اصیل، تهران: نشر نی.

شفیعی کدکنی، محمدرضا. (۱۴۰۰)، شاعر آینه‌ها: بررسی سبک هندی و شعر بیدل، چ ۱۲، تهران: آگاه.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۳)، سیر غزل در شعر فارسی، چ ۴، تهران: فردوس.

شمیسا، سیروس. (۱۳۷۸)، سبک‌شناسی شعر، چ ۴، تهران: فردوس.

شمیسا، سیروس. (۱۳۸۱)، شاهدبازی در ادبیات فارسی، تهران: فردوس.

صائب تبریزی، محمدعلی. (۱۳۷۵)، دیوان صائب، تصحیح محمد قهرمان، چ ۳، تهران: علمی و فرهنگی.

فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۳)، «سبک واسوخت در شعر فارسی (پیشرو و سرآمد واسوخت محتشم است نه وحشی)»، نامه فرهنگستان، ش ۳، صص ۳۴-۷.

فتوحی رودمعجنی، محمود. (۱۳۹۵)، صد سال عشق مجازی: مکتب وقوع و طرز واسوخت در شعر فارسی قرن دهم، تهران: سخن.

گلچین معانی، احمد. (۱۳۷۴)، مکتب وقوع در شعر فارسی، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.

میرصادقی، میمنت. (۱۳۷۶)، واژه‌نامه هنر شاعری: فرهنگ تفصیلی اصطلاحات فن شعر و سبکها و مکتبهای آن، چ ۲، تهران: کتاب مهناز.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۷۱)، «یادی از صائب»، در کتاب صائب و سبک هندی در گستره تحقیقات ادبی، به کوشش محمد رسول دریاگشت، تهران: قطره.

نعمانی، شبلی. (۱۳۶۸)، شعرالعجم: تاریخ شعرا و ادبیات ایران، ترجمه سید محمدتقی فخرداعی گیلانی، چ ۳، تهران: دنیای کتاب.

<https://www.iranicaonline.org/articles/saeb-tabrizi>

معرفی نویسندگان

مرتضی قاسمی: استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فرهنگیان، تهران، ایران.

(Email: mr.ghasmi@cfu.ac.ir: نویسنده مسئول)

نوشین قاسمی: دانش‌آموخته کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، کرج، ایران.

(Email: noshinghasemi5613@gmail.com)

COPYRIGHTS

©2021 The author(s). This is an open access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution (CC BY 4.0), which permits unrestricted use, distribution, and reproduction in any medium, as long as the original authors and source are cited. no permission is required from the authors or the publishers.

Introducing the authors

Morteza Ghasemi: Assistant Professor of Persian Language and Literature Department, Farhangian University, Tehran, Iran.

(Email: mr.ghasmi@cfu.ac.ir: Responsible author)

Noushin Ghasemi: Master's degree in Persian language and literature, Payam Noor University, Karaj, Iran.

(Email: noshinghasemi5613@gmail.com)